مرادی، مصطفی؛ باقری نوع‌پرست، خسرو (۱۳۹۹). تحلیل و نقد مفهوم «هویت» در اسناد تحول بنیادین آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران.
پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت، ۱۰ (۱)، ۱۵۶-۱۳۶.
DOI: 10.22067/fedu.v10i1.81044

تحلیل و نقد مفهوم «هویت» در اسناد تحول بنیادین آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران

مصطفی مرادی،[۱] خسرو باقری نوع‌پرست[۲]

تاریخ دریافت: ۹۸/۱/۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۱۹ نوع مقاله : پژوهشی

چکیده

هدف اصلی این پژوهش، تحلیل و نقد به‌کارگیری مفهوم «هویت» در اسناد تحول (سند تحول بنیادین آموزش و پرورش و مبانی نظری تحول بنیادین)، می‌باشد. این مفهوم به لحاظ کمّی و کیفی، حضور چشم‌گیری در این اسناد دارد و تعریف تربیت، که محور هرگونه فعالیت تربیتی است، بر این مفهوم استوار شده است. برای دستیابی به این هدف از روش‌های تحلیل مفهومی و نقد درونی و بیرونی بهره گرفته شد. یافته ها حاکی از آن است که اسناد مورد نظر، در به کارگیری مفهوم هویت با ناسازواری و عدم انسجام مواجه‌اند. به مواردی از تناقض‌گویی در مبانی نظری سند تحول اشاره شده است. همچنین، به سبب کم‌توجهی به پیشینه پژوهشی علمی و فلسفی مفهوم هویت در اسناد، مرزهای معنایی مفهوم هویت با شخصیت و شاکله دچار درهم‌آمیختگی شده است که این درهم‌آمیختگی، منجر به استنتاج‌های نادرست شده است. عدم توجه کافی به تکثر فرهنگی ایرانیان در اسناد تحول، نقد پایانی این نوشتار، به این اسناد است.

واژه های کلیدی: سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، شاکله، شخصیت، نقد، هویت، هویت ایرانی.

---

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران، mmoradi484@ut.ac.ir

۲. استاد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران، (نویسنده مسئول)، khbagheri@ut.ac.ir

مقدمه

سند تحول بنیادین آموزش و پرورش و مبانی نظری تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی و عمومی جمهوری اسلامی ایران[۱]، پس از فراز و فرودهای فراوان، سرانجام، در آذرماه ۱۳۹۰ به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید. مقرر شد بر اساس آن وزارت آموزش و پرورش «زمینه دستیابی دانش-آموزان ... به مراتبی از حیات طیبه در ابعاد فردی، خانوادگی، اجتماعی و جهانی را به صورتی نظام‌مند، همگانی، عادلانه و الزامی در ساختاری کارآمد و اثربخش فراهم سازد.» (DFT, 2011, P. 10) و با تکیه بر این «زمینه»، هدف‌هایی را از جمله «تربیت انسانی موحد، مومن و معتقد به معاد و آشنا و متعهد به مسئولیت‌ها و وظایف در برابر خدا، خود و دیگران و طبیعت، حقیقت‌جو و عاقل، عدالت خواه و صلح‌جو، ظلم‌ستیز، جهادگر، شجاع و ایثارگر و وطن‌دوست، مهرورز، جمع‌گرا و جهانی‌اندیش، ...»(DFT, 2011, P. 13) و بیش از بیست صفت اخلاقی دیگر برآورده نماید[۲]. کوشش برای تدوین سندی با چنین هدف‌های بلندی، می‌تواند یک حرکت روبه‌جلو تلقی شود. اگر نگوییم تمامی هدف‌های سند تحول، دست کم برخی از آنها، هدف‌هایی هستند که هیچ نظام آموزشی نمی‌تواند نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت باشد. اما برای علم به اینکه آیا مدرسه در بیش از هفت سال گذشته از تصویب سند تحول چقدر به افق تعریف شده در آن نزدیک شده است و اینکه آیا در کمتر از هفت سال آینده و تا سال ۱۴۰۴، بتواند موارد ذکر شده در فصل سوم سند تحول را محقق کند، نیازمند پژوهش‌هایی است که نقبی به گذشته زده و نسبت به ارزیابی فعالیت‌های صورت گرفته در این راستا همت بگمارند و همزمان تدابیری برای آینده به دست دهند. اقدام مهمی که به نظر می‌رسد مورد غفلت واقع شده است.

با این وصف، جدای انجام چنین پژوهش‌هایی، به نظر می‌رسد نباید از بررسی‌های تحلیلی و مفهومی اسناد تحول، غافل شد. چنین مطالعاتی، دست‌کم به لحاظ نظری، راه را برای اصلاح و تکمیل این اسناد مطابق بند ۳-۷ سند تحول (DFT, 2011, P.33) باز خواهدکرد. در نگارش یا تدوین اسناد کلان و اثرگذاری

---

۱. از این پس، برای رعایت اختصار، سند تحول بنیادین آموزش و پرورش (The document of foundational transformation) در نوشتار فارسی متن با کوته‌نوشت «سند تحول» و در ارجاع درون متنی با واژه اختصاری DFT مورد اشاره قرار خواهد گرفت. همچنین مبانی نظری تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی و عمومی جمهوری اسلامی ایران (Theoretical foundations of transformation) با کوته‌نوشت «مبانی نظری تحول» و در ارجاع‌های درون متنی با واژه اختصاری TFT مورد اشاره قرار خواهد گرفت. همچنین واژه «اسناد» در این نوشتار صرفا به این دو سند اشاره‌گر است.

۲ . وضوح و دقت مفهومی واژگان به کار رفته در این اهداف و نیز واقع بینانه بودن آنها، یک بحث جدی مستقل می‌طلبد که محل بحث آن نمی‌تواند این مقاله باشد.

چون اسناد مورد اشاره، فرض بر آن است که دقت‌های مفهومی در حد بالایی اعمال شود؛ چراکه هرگونه ایهام، ابهام و پیچیدگی، در به‌کارگیری مفاهیم و نیز ناسازواری و عدم انسجام در مجموعه مباحث، به طور قطع اجرای آن‌ها را با دشواری روبه‌رو خواهد ساخت. از این‌رو در این پژوهش، مفهوم «هویت» که یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در این اسناد می‌باشد، برای بررسی و تحلیل برگزیده شده است.

در این پژوهش، روش تحلیل مفهومی به ویژه در شکل «تفسیر مفهومی» و «ارزیابی ساختار مفهوم» مورد نظر خواهد بود (Coombs & Le Roi, 2013, P. 47). مراد از تفسیر مفهومی در این مطالعه تبیین صریح و روشن از معنای هویت و توضیح ارتباط آن با سایر مفاهیم مانند *شخصیت* و *شاکله* است. به عبارت دیگر، در اسناد تحول، هویت از چه مولفه‌های مفهومی برخوردار است و آیا تبیین قابل قبولی از معنا و ارتباط این مفاهیم با یک‌دیگر حاصل شده است یا خیر. در واقع، تلاش شد تا مفهوم هویت در جای جایِ این اسناد ردیابی و هسته معنایی موردنظر نویسندگان تشریح شود. همچنین روش ارزیابی ساختار مفهوم، در پاسخ به این سوال که آیا ساختار مفهومی هویت در اسناد تحول، نسبت به ساختارهای مفهوم قبلی پیشرفتی داشته است یا خیر، مورد استفاده قرار گرفت.

برای نقد و بررسی اسناد تحول در باب مفهوم هویت، از نقد درونی و نقد بیرونی استفاده شد. مراد از نقد درونی، بررسی میزان انسجام و سازواری دستگاه اندیشه زیربنایی این مفهوم و مقصود از نقد بیرونی، درستی یا مطابقت آن با پژوهش‌های صورت گرفته در باب هویت، در علوم مرتبط خواهد بود (Malekian, 2010, pp. 75-79). از این‌رو، در نقد درونی، با فرض صحت دیدگاه موردنظر در اسناد تحول، ناسازگاری-های احتمالی میان مفاهیم مرتبط مورد واکاوی قرار گرفته و تناقض‌های احتمالی مورد اشاره قرار گرفت (Thompson, 2016). به طور نمونه، اینکه «هویت جنسیتی» در جایی از مبانی نظری تحول، از مصادیق هویت «جمعی» و «مشترک» افراد (TFT, 2011, P.133) و در جایی دیگر از مصادیق «هویت فردی و غیرمشترک» (TFT, 2011, P. 266) محسوب می شود، ناشی از ناسازواری در کاربست این مفهوم می‌باشد. نقد بیرونی نیز بیشتر در بخش «عدم توجه کافی به پیشینه موضوع هویت» و «عدم توجه وافی به تکثر فرهنگی ایرانیان»، و همچنین معیارهای بازشناسی و تمایز میان مفهوم «هویت» از «شخصیت»، مورد توجه قرار گرفته است. به واقع، در نقد بیرونی با پذیرش مواضع چارلز تیلور، و نیز دیدگاه‌های وودورد، به این نکته اشاره شده است که در اسناد تحول، اساسا، مفهوم هویت به درستی تعریف نشده است.

شایان ذکر است، جایگاه و نقش هویت در اسناد تحول، پیش‌تر، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در برخی پژوهش‌ها از جمله، نظری (Nazari, 2018)، علیمرادی و محمودنژاد (Alimoradi and

(Mahmoudnejad, 2018)، مرزوقی و همکاران (Marzoghi, Aghili and Mehrvarz, 2016)، سبحانی‌نژاد و همکاران (Sobhaninejad, Najafi and Nourabadi, 2016)، رهبری و همکاران (Rahbari, Balbasi and Ghorbi, 2015) و سجادیه (Sajadieh, 2014)، مطرح شده است. به ویژه پژوهش‌های مرزوقی و همکاران و رهبری و همکاران با دقت بیشتری طرح موضوع هویت در اسناد تحول را مورد توجه قرار داده‌اند. اما تحلیل ارائه شده در این پژوهش‌ها ضمن اینکه تحلیل‌هایی لازم و روشنگرند، اما طرح موضوع هویت در اسناد تحول را با همه ابعاد آن مورد بررسی قرار نداده‌اند. به طور نمونه، رهبری و همکاران، تنها موضوع «هویت ملی» را مورد تحلیل قرار داده و مرزوقی و همکاران نیز تحلیلی روشنگر اما ناکافی از این مفهوم به دست داده‌اند.

هویت در اسناد تحول

مفهوم هویت حضور کمّی و کیفی زیادی در مبانی نظری تحول و به تبع آن سند تحول دارد. در اثبات استفاده پرشمار از مفهوم هویت در این اسناد، همین بس که واژه هویت در سند تحول ۲۷ مرتبه و در مبانی نظری تحول بیش از ۳۵۰ بار به کار رفته است. در اثبات حضور کیفی و محوری این مفهوم در این اسناد می توان به این نکته اشاره کرد که تعریف تربیت در این اسناد بر مفهوم هویت استوار شده است. در سند تحول تعریف تربیت، این گونه آمده است: «فرایندی تعالی جویانه، تعاملی، تدریجی، یکپارچه و مبتنی بر نظام معیار اسلامی که به منظور هدایت افراد جامعه به سوی آمادگی برای تحقق آگاهانه و اختیاری مراتب حیات طیبه در همه ابعاد، زمینه‌های مناسب تکوین و تعالی پیوسته هویت ایشان را در راستای شکل‌گیری و پیشرفت جامعه صالح اسلامی فراهم می‌آورد.» (DFT, 2011, P. 1).

تعریف تربیت، نقطه ثقل هر نظام و یا دیدگاه تربیتی است؛ چراکه، همه عناصر نظام‌ها تربیتی باید به دنبال تحقق آن چیزی باشند که تربیت نامیده می‌شود. از این رو، اصولا هرگونه تعریفی از تربیت، یک تعریف تجویزی و هنجاری است (Bagheri, 2008, P. 1). بنابراین، از تعریف فوق به دست می‌آید، «آمادگی برای تحقق ... مراتب حیات طیبه» و لذا «پیشرفت جامعه اسلامی» از طریق ایجاد «زمینه‌های مناسب تکوین و تعالی پیوسته هویت» به دست خواهد آمد. اما نخستین پرسشی که با توجه به این تعریف به ذهن متبادر می‌شود، این است که اساسا در این تعریف، هویت به چه معناست؟ تا از این رهگذر معنای «تکوین و تعالی پیوسته هویت» را درک نمود.

چنانکه اشاره شد، مفهوم هویت، حضور پربسامدی در سند تحول و مبانی نظری تحول دارد و اشاره مستقیم به تمامی مضامین موردنظر در این بحث ممکن نیست؛ بنابراین در این بخش به اختصار، بخشی از

مهمترین کاربردهای این مفهوم مورد تحلیل قرار می‌گیرد تا زمینه نقد آن فراهم شود. شاید نخست لازم باشد تعریف هویت در اسناد تبیین شود: «هویت برآیند مجموعه‌ای از بینش‌ها، باورها، گرایش‌ها، اعمال و صفات آدمی است. از این رو، نه تنها امری ثابت و از پیش تعیین شده نیست، بلکه حاصل تلاش و توفیق شخص و تا حدودی متاثر از شرایط اجتماعی است. انسان، موجودی است که می‌تواند با تکیه بر فطرت و استعدادهای طبیعی خود و با استفاده از نیروی عقل و اختیار و اراده خویش، به معرفت دست یابد. معرفت ایجاد شده می‌تواند زمینه میل و گرایش را در او فراهم سازد. بینش و گرایش درونی، زمینه باور (ایمان) و تکوین اراده (تصمیم معطوف به عمل) را در او فراهم می‌آورد و با عمل و تکرار آن، به تدریج هویتش شکل می‌گیرد. همین امور نیز در هر گونه تحول هویت، پس از تکوین آن نقش‌آفرین است» (DFT, 2011, P. 8).

همین تعریف به شکلی مفصل‌تر در مبانی نظری تحول نیز اشاره شده و در مواردی تلاش شده است تا از عناصر مفهومی‌ای مانند «تکوین و تعالی پیوسته هویت»، «مولفه‌های هویت» و «ابعاد و لایه‌های هویت» تعریفی به دست داده شود (TFT, 2011, PP. 131-133; PP. 140-142; PP. 443-444).

از تعریف مورد اشاره، و دیگر تعاریف مشابه در مبانی نظری تحول، چنین نتیجه می‌شود که نخست، هویت «امری ثابت و از پیش تعیین شده نیست»، بلکه امری «تدریجی»، «پویا»، «سیال»، «ناتمام» و «انعطاف-پذیر» است (TFT, 2011, PP. 72-73; PP. 131-133)، که «حاصل تعامل اراده فرد با عوامل زیستی، اجتماعی، فرهنگی و شناختی و روانی می باشد.» (TFT, 2011, P. 219).

همچنین، برای به دست دادن مبنای دینی و تاکید بر اینکه معنای مورد نظر سند تحول از هویت، تعبیری امروزی و در عین حال قرآنی است در چندین جا تصریح اشاره شده است که هویت همان تعبیر به کار رفته در آیه ۸۴ سوره اسراء[۱]، یعنی «شاکله» است: «هر انسان با داشتن فطرت الهی و با برخورداری از استعدادهای طبیعی و عواطف و تمایلات متنوع، ... به تدریج واقعیتی شخصی و سیال می‌یابد که از آن با عنوان هویت (و شاکله در تعبیر قرآن) یاد می‌شود.» (TFT, 2011, P.72). همین بیان در مبانی نظری تحول، صفحه ۱۳۲، نیز تکرار شده است. در جای دیگر و با تعبیری مشابه، ضمن تاکید دوباره بر یکسانی مفاهیم هویت و شاکله، ارتباط آنها با مفهوم «نفس» نیز مورد اشاره قرار گرفته است: «برخلاف علمای اخلاق که موضوع اخلاق را «نفس» تعریف کرده‌اند، در این جا «هویت متربی» به منزله موضوع فرایند تربیت – در جنبه فردی و اجتماعی آن – محسوب شده است. (هر چند به واقع هویت نیز معادل مفهوم شاکله و تعبیر و

---

۱. قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلاً

تفسیر تربیتی دیگری از مفهوم نفس است.)» (TFT, 2011, P.141). بنابراین، چنین به نظر می رسد که هویت یک مفهوم قرآنی است و در واقع همان «شاکله» و «تعبیر و تفسیر» مفهوم اخلاقی «نفس» است.

در مبانی نظری سند تحول بنیادی در پاسخ به این پرسش که چرا خود مفهوم «نفس» که واجد یک ادبیات غنی اخلاقی و عرفانی در سنت اسلامی است، مورد استفاده قرار نگرفته است، به دلایلی اشاره شده است: «نفس در ادبیات دینی و اخلاقی عرفانی ما جلوه‌ی منفی نیز یافته است. تعابیری نظیر جهاد با نفس و نفسانیات که به امیال و مشتهیات معنی می‌شود، ناظر به همین جلوه‌ی منفی نفس است.» (TFT, 2011, footnote 2, P.141). اما این تنها دلیل برای انتخاب واژه هویت به جای نفس و احتمالا به جای شاکله نیست، بلکه شاید دلیل مهم‌تر، کاربردگسترده و پربسامد این مفهوم در ادبیات روانشناختی و جامعه شناختی امروز است و براین اساس «می‌تواند در ادبیات تربیتی دارای پشتوانه تجربی و علمی شود. به سخن دیگر، این مفهوم به سبب تناسب با ادبیات علمی در حوزه دانش تربیتی، تحقیق‌پذیری بیشتری نسبت به مفهوم نفس دارد.» (TFT, 2011, footnote 2, P.141).

نظر به مراتب فوق می‌توان گفت که در اسناد تحول، مفهوم هویت، همان مفهوم قرآنی شاکله است و البته به دلیل اینکه از پشتوانه‌ی تجربی و علمی برخوردار می‌باشد، در همان معنای[1] مورد استفاده در ادبیات علمی دنیا به کار رفته است. همچنین، با اشاره به برخی لایه‌های هویت تردیدی نیست که مقصود از هویت دقیقا همان مفهومی است که امروزه در غرب با واژه identity[2] شناخته می‌شود: «بحث هویت‌یابی و تکوین انواع هویت (دینی، ملی، قومی، جنسی/جنسیتی، و حرفه ای) و مواجه با بحران هویت اکنون مسئله اصلی عموم جوامع معاصر در شرق و غرب است.» (TFT, 2011, footnote 2, P.141).

اشاره مستقیم نویسندگان سند به مفاهیمی مانند «بحران هویت»[3]، «هویت ملی»[4] یا «هویت قومی»[5] نیز می‌تواند حاکی از عطف نظر آنان به معنایی از هویت است که در ادبیات علمی موردنظر بدان اشاره شده است. البته چنان که بیان شد، آنان مانند هر متفکر دیگری برای تمایز بخشیدن به تعریف خویش از هویت و

---

۱ . البته به طور طبیعی نویسندگان اسناد همانند بسیاری دیگر نظریه پردازان حوزه هویت، قایل به قبض و بسط‌هایی در حوزه معنایی هویت هستند که بدان اشاره خواهد شد. ولی به هر تقدیر ما با مفهومی مواجه هستیم که در ادبیات علمی روز، مسبوق به سابقه است.

۲ – البته در هیچ جای سند و مبانی نظری آن، به عمد یا ناآگاهانه، به واژه انگلیسی identity اشاره نشده است. این در حال است که برابرنهاد انگلیسی واژگان متعددی از جمله تربیت (education)، فرایند (process)، فلسفه دین (philosophy of religion)، هستی شناسی (ontology)، مورد اشاره قرار گرفته است.

3. Identity Crisis
4. National Identity
5. Ethnic Identity

نسبت آن با تعریف رایج در روانشناسی و جامعه شناسی[1] قائل به برجستگی‌هایی در تعریف خویش از هویت شده‌اند. آنان برای این کار ضمن معرفی یک اصطلاح علمی دیگر یعنی «شخصیت»، به تمایز تعاریف خویش اشاره کرده‌اند: «البته مفهوم هویت (و یا شخصیت) پیش از این در مباحث جامعه شناسی و روانشناسی معاصر نیز مورد توجه قرار گرفته است، اما تمایز تعریف برگزیده از هویت (از تعاریف رایج آن در روانشناسی و جامعه شناسی)، در تاکید و تصریح نسبت به سیالیت هویت و تحول پیوسته آن، ارایه تصویری مثبت و ارزش مدار، یک پارچه و ترکیبی از هویت (دارای دو بعد در هم تنیده فردی و جمعی و برآیند معرفت، باور، میل، اراده و عمل فردی و جمعی مداوم بر اساس تعقل)، تاکید بر بعد وجود شناختی هویت علاوه بر بعد روانشناختی و جامعه‌شناختی آن، ارتباط دادن روند شایسته تکوین و تحول هویت با مفهوم اسلامی فطرت و شکوفایی آن و غایت زندگی، تاثیرپذیری نسبی روند تحول هویت از شرایط اجتماعی، در عین تاکید بر حضور فعال انسان در موقعیت و نقش اساسی خود فرد، در روند تکوین مولفه های اصلی هویت (معرفت، باور، اراده و عمل فردی و جمعی) و تحول مداوم آن است» (TFT, 2011, p.142).

اما آیا تعریف مورد اشاره در سند، از تمایزهای ویژه‌ای نسبت به پیشینه پژوهشی این حوزه، برخوردار است؟ پاسخ به این پرسش منفی است که در ضمن بیان نقدها به آن پرداخته شده است. در ادامه، نقدهای وارد به مفهوم هویت در اسناد تحول مطرح و در خلال طرح آن به جنبه‌های دیگری از این مفهوم در اسناد اشاره می شود.

بررسی، تحلیل و نقد

به نظر می‌رسد، پیش از ورود به نقد و بررسی، لازم است توضیحاتی درباره مفهوم هویت ارائه شود. هویت که با عنوان‌هایی مانند مفهوم، سازه[2]، پدیدار یا واقعیت معرفی می‌شود، موضوعی با ادبیاتی نسبتا گسترده است؛ چراکه حوزه‌های فکری و علمیِ متنوعی مانند فلسفه، علوم اجتماعی، روانشناسی، زبان شناسی، تاریخ و ادبیات، پیشینه پردامنه‌ای را در این زمینه به وجود آورده‌اند (Doran & Mohseni, 2007;

---

۱ . یک نکته قابل توجه در بحث نویسندگان *مبانی نظری تحول* در خصوص هویت که در چند جا از جمله همین صفحات ۱۴۱ و ۱۴۲، مورد اشاره قرار گرفته، این است که آنها هر کجا که بخواهند از ادبیات و پیشینه هویت، بحثی به میان بیاورند صرفا به «روانشناسی و جامعه‌شناسی» اشاره می کنند، توگویی دیگر شاخه‌های دانش از جمله فلسفه، تاریخ و ادبیات، کلا هیچ گونه پیشینه‌ای در این‌باره ندارند. به اجمال در حوزه فلسفی بحث، می‌توانم مدعی شوم، اگر پیشینه بحث در فلسفه بیش از روانشناسی و جامعه-شناسی نباشد، قطعا کمتر نیست.

2. Construction

(Gee, 2000) . به تعبیر اریکسون[1]، هر چه بیشتر درباره هویت نوشته شود، موضوع، گستره بیشتری به خود گرفته و فهم آن نیز مشکل‌تر می شود (Erikson, 1968, P. 9) و شاید از همین‌رو، متفکران در حوزه‌های مختلف فکری، برای درک و ضبط علمیِ این مفهوم به تقسیم‌بندی‌های متنوع دیگری روی آورده‌اند. هویت گاهی به شکل دوتایی‌های مقابل هم، به پویا[2] و ایستا[3] (Bagheri & Khosravi, 2010)، متمایز[4] و غیرمتمایز[5]، فردی[6] و اجتماعی[7]؛ اکتسابی[8] و غیراکتسابی یا ذاتی[9] (Brekhus, 2008)؛ و گاهی، بسته به لایه‌های هویتی انسان، ابعادی مانند ملی، دینی، زبانی، جنسی، قومی، اخلاقی، و سازمانی، یافته است. برخی نویسندگان، بعضی از این لایه‌ها را زیرمجموعه یا ابعادی از لایه‌های دیگر می‌دانند؛ به طور نمونه، احمدی، هویت ملی را «کلان‌ترین» بخش هویتی دانسته که «برآیند هویت‌های دیگر به ویژه هویت‌های اجتماعی است و هویت-هایی نظیر هویت دینی، نژادی، قومی و فرهنگی عناصر شکل دهنده هویت ملی‌اند و نه هم سطح آن» (Ahmadi, 2011, P. 72).

در پاسخ به این سوال که هویت چیست؟ به موجزترین وجه، هویت پاسخی به پرسش از کیستی انسان است (Taylor, 1989, P. 27). پاسخ این پرسش در یک آمد و شد میان فهم و تصویر فرد از خود، با تصویری که به تعبیر مید[10] از سوی «افراد مهم»[11] به وی پژواک می‌شود، حاصل می‌شود. در واقع از تضارب و برآیند فهم فرد از خود و انعکاس بیرونیِ بودنِ او که در بیان هگل و به تبع او، تیلور به‌رسمیت‌شناختن[12] نام گرفته است، هویت شکل می گیرد. تیلور در تعریفی دقیق‌تر، هویت را آن نوع پاسخی به پرسش از کیستی انسان می‌داند که در پرتو آن پاسخ، ذوقیات[13]، امیال[14]، اعتقادات[15] و آمال[16] انسان به عنوان یک فرد برخوردار از هویت، معنادار می‌شود (Taylor, 2003, P.34). در این تعریف، مراد از هویت آن چیزی است که از یک سو، فرد را در ابعاد مختلف، از دیگران متمایز و از سوی دیگر به آنان مرتبط می کند. نکته‌ای که لازم است

---

1. Erik H. Erikson
2. Dynamic
3. Static
4. Marked
5. Unmarked
6. Personal
7. Social
8. Achieved
9. Inborn
10. George Herbert Mead
11. Significant Others
12. Recognition
13. Tastes
14. Desires
15. Opinions
16. Aspirations

بدان توجه شود این است که پاسخ به این پرسش یک امر خنثی نیست و فهمی که فرد از کیستی خود دارد و تعریفی که از خویش به دست می‌دهد، به تعبیر اریکسون، هسته مرکزی خودآگاهی[1] او را شکل خواهد داد (Erikson, 1968, P. 218)، او خود را آنگونه خواهد دید و آن‌گونه خواهد نُمایاند.

تیلور به تبعیت از مید، نقش افراد مهم در زندگی انسانی را اساسی تلقی می‌کند. او بر این باور است که ذوقیات، امیال، اعتقادات و آمال انسان در انزوا شکل نمی‌گیرد، بلکه در یک تعامل بدون انقطاع زبانی(زبان در معنای گسترده‌ی آن و نه صرفا زبان گفتاری) با دیگری صورت می‌پذیرد (Taylor, 2016, P. 160). او هویت گفت‌وگویی[2] انسان را ویژگی می‌داند که انسان را لاجرم در پیوند با دیگران قرار می‌دهد: «... ما همیشه هویت خود را در گفت‌وگو با و گاه در مبارزه علیه چیزهایی که دیگری در وجود ما مهم می‌بیند تعریف می‌کنیم. حتی پس از آن که بعضی از این دیگران – از جمله والدین ما – از زندگی ما خارج شدند، تا زمانی که ما زنده هستیم، به گفت‌وگو با آن‌ها ادامه می‌دهیم. بدین ترتیب سهم «دیگری» همیشه در زندگی ما مهم است؛ حتی وقتی در ابتدای زندگی ما بوده باشد، تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند. ...» (Taylor, 2016, P. 161).

از آنجاکه در هرگونه هویت‌یابی، ارتباط داشتن با دیگریِ مهم، بی‌بدیل است و سنخ این ارتباط، ارتباطی زبانمند است و آبستن معنایابی، برخی را به این نقطه سوق داده است که هویت را یکسره اجتماعی در نظر گرفته‌اند (Jenkins, 2008, P. 17)، چراکه زبان امری خصوصی نیست. بنابراین معنا نیز نمی‌تواند فردی باشد. البته شاید بی‌نیاز از تاکید باشد که یکسره اجتماعی دانستن هویت نیز به معنای مستحیل کردن فرد در اجتماع نیست. البته مسئله این است که تاکید بر اجتماع و نقش کارساز آن در شکل‌گیری هویت انسان و حتی تاکید بر اینکه انسان برخوردار از یک ساختار وجودی گفت‌وگویی است، به معنای انحلال شخصیت فردی انسان نیست، به گونه‌ای که جایی برای تصمیم‌گیری و انتخاب او باقی نگذارد؛ چراکه اصولا زمانی می‌توان از گفت‌وگو سخن گفت که دو سوی گفت‌وگو وجود داشته باشد، و هرگونه نادیده گرفتن یک سوی گفت‌وگو به سود سوی دیگر، به نوعی برهم زدن توازن لازم در هر گفت‌وگویی است.[3]در ادامه، پس از بیان دیدگاه اسناد در باب مفهوم هویت و نیز پس از مروری اجمالی بر ادبیات پژوهشی مفهوم هویت، کاربست این مفهوم در سند تحول و مبانی نظری تحول، مورد تحلیل و نقد قرار خواهد گرفت.

---

1. The Core of Human Self-Awareness
2. Dialogical Self

۳ . اسپلیتر از جمله دانشورانی است که ضمن رابطه‌ای (relational) دانستن هویت انسان، پاس عاملیت او را نیز داشته است. این دو اثر وی می‌تواند رهگشا باشد (Splitter, 2007 & 2010).

آشفتگی مفهومی در اسناد تحول

در اسناد تحول، با آشفتگی‌های مفهومی مواجه هستیم که در سه شکل درهم‌آمیختگی مفاهیم، برابر انگاشتن هویت و شخصیت و برابر انگاشتن هویت و شاکله قابل ملاحظه اند:

۱. درهم‌آمیختگی مفاهیم در اسناد تحول، تحلیل‌های بسیار متنوع و غنی از مفاهیم به دست داده شده است که به واقع، از نکات مثبت این اسناد محسوب می‌شوند اما گاهی مرزهای معنایی مفاهیم مرتبط و دارای معانی مشترک، به درستی مورد توجه قرار نگرفته است. برای نمونه در مبانی نظری تحول، از یکسو هویت برابر با نفس انگاشته شده است (TFT, 2011, P. 141; footnote 1, P. 160)، در جای دیگری، هویت از «جلوه‌های نفس» به حساب آمده است (TFT, 2011, footnote 2, P. 160). از سویی این «نفس» مفهومی قرآنی دارد (TFT, 2011, P. 141)، و در کنار مفاهیم دیگری چون «قلب» و «فواد» و «شاکله» و «روح» مطرح شده است و در پانویس همان صفحه، مفهومی اخلاقی در نظر گرفته شده است که در «ادبیات دینی و اخلاقی عرفانی ما جلوه‌ای منفی» به خود گرفته است. چند صفحه جلوتر، این مفهوم همان مفهوم نفس در نگاه صدرا تلقی شده است (TFT, 2011, P. 160). مجددا اشاره شده است که «هویت، امروزه در ادبیات روان شناختی و جامعه شناختی کاربرد گسترده‌ای یافته و در ادبیات تربیتی علمی امروز بسیار پربسامد حاضر شده است» و «مساله اصلی عموم جوامع معاصر در شرق و غرب است» (TFT, 2011, footnote 2, P. 141). همچنین چنانچه پیش‌تر اشاره شد، مفهوم هویت دقیقا برابر با مفهوم قرآنی شاکله و شخصیت نیز فرض شده است. نظر به آنچه از اسناد نقل شد، می‌توان گفت هویت در مبانی نظری تحول، نخست، همان نفس در معنای قرآنی آن است. دیگر اینکه، همان معنا از نفس را دارد که صدرا نیز در آثار خود مورد استفاده قرار داده است. سوم، همان معنا از نفس را دارد که علمای اخلاق در آثار اخلاقی خویش مورد نظر قرار داده اند، البته با این ملاحظه که در ادبیات اخلاقی ما «بار منفی» یافته است. چهارم، دقیقا برابر با مفاهیم شخصیت و شاکله است، و پنجم، مفهومی است که در ادبیات جامعه شناختی و روانشناختی نیز مورد استفاده قرار می گیرد.

به نظر می‌رسد اینکه در سند کوشیده شده است، هم جانب نظر دین حفظ شود و هم پاس حکمت متعالیه صدرا داشته شود، هم به ادبیات اخلاقی در سنت اسلامی، بی‌توجهی نشود و هم نگاهی به ادبیات علمی روز در این خصوص شود، منجر به نوعی شمول‌گرایی ظاهرگرایانه شده است. به عبارت دیگر می توان این سوال را مطرح کرد که آیا مفهوم هویت به واقع از چنین گستره معنایی برخوردار است؟ در شمول‌گرایی مورد اشاره در اسناد تحول، هدف آن است که امتیازات مفاهیم در زمینه‌های مختلف ذیل یک واژه یا مفهوم

خاص گنجانده شود. اما در واقع، منجر به بی‌ربطی و شلختگی در بیان مفاهیم می‌گردد. این‌گونه به نظر می‌رسد که در این اسناد به زمینه‌های بحث جاری در باب هویت توجه کافی نشده و توجیهات کافی برای دعاوی طرح شده به دست داده نشده است. برای نمونه، در اسناد تحول، پاسخ به پرسش‌هایی مانند آیا هویت چنانچه در ادبیات علمی و فلسفی روز مورد استفاده قرار می‌گیرد، همان معنایی را دارد که صدرا از نفس مراد کرده است؟ آیا هویت چنانچه در ادبیات علمی و فلسفی روز مورد استفاده قرار می‌گیرد، برابر با مفهوم قرآنی شاکله است؟ آیا این مفهوم برابر با مفهوم شخصیت است؟ و آیا یکسانی این مفاهیم، در مبانی نظری تحول، نشان داده شده است؟ بدون پاسخ مانده است و به نظر می‌رسد، یکسانی تمامی این موارد پیش‌فرض گرفته شده است. در حالی که لازم است دلایل کافی و متناسب در این خصوص ارائه شود.

درهم آمیختگی مفاهیم در مبانی نظری تحول، اثر خویش را در شکل بیان هویت برجای گذاشته و در مواردی منجر به تناقض‌گویی و آشفتگی در بیان نتایج بحث شده است. در ادامه به موردی از این تناقض‌گویی‌ها اشاره می‌شود. در مبانی نظری تحول به برخی از تقسیم‌بندی‌های موجود در باب هویت اشاره شده است؛ از جمله آنها، تقسیم هویت به دو حالت فردی و جمعی و نیز در یک حصر منطقی، تقسیم هویت به دو دسته مشترک و غیرمشترک (اختصاصی) است: »هویت حقیقت واحدی در عین کثرت است. بنابراین هویت آدمی، دو وجه فردی و جمعی دارد. وجه فردی ناظر بر بعد اختصاصی وجود انسان (شخصیت منحصر به فرد او) و وجه جمعی ناظر بر بعد مشترک زندگی آدمی با دیگر انسان‌هاست. وجه فردی، به دلیل برخورداری انسان از عقل و فطرت و اراده و اختیار، او را از مقهور و مستحیل شدن در جمع دور می‌کند و وجه جمعی او را در جریان پیوند و داد و ستد با دیگران و احساس تعلق به آنان قرار می‌دهد« (TFT, 2011, PP. 73-74).

یا در جایی دیگر با اندکی تفاوت به همین تقسیم‌بندی اشاره می‌کند: »به طور کلی هویت آدمی به لحاظ تاثیرپذیری از حضور فرد در موقعیت‌های مختلف و عمل فردی و جمعی هر انسان، شامل دو بعد یا جنبه فردی و جمعی می‌شود، جنبه فردی هویت به وجه شخصی و منحصر به فرد وجود هر انسان اشاره دارد و وجه جمعی هویت ناظر به وجوه مشترک شخصیت فرد با دیگران است که شامل لایه‌های متعددی (نظیر هویت انسانی، هویت دینی/مذهبی، ملی، قومی، جنسیتی، حرفه‌ای و خانوادگی) می‌شود« (TFT, 2011, P. 133).

بررسی گزاره‌های مستخرج از اسناد حاکی از این است که جنبه یا وجه فردی هویت ناظر به «وجه شخصی و منحصر به فرد وجود» یا به بیان دیگر «بعد اختصاصی وجود» او و بعد غیرمشترک اوست و «وجه جمعی هویت ناظر به وجوه مشترک شخصیت فرد با دیگران است که شامل لایه‌های متعددی (نظیر هویت انسانی، هویت دینی/مذهبی، ملی، قومی، جنسیتی، حرفه‌ای و خانوادگی)» می‌باشد. اما این تقسیم‌بندی تا

انتهای بحث حفظ نشده است. در مبانی نظری تحول، همین تقسیم‌بندی ساده چندین بار نقض می‌شود. یک نمونه آن، در بیان هدف کلی تربیت عمومی در مبانی نظری تحول، است: «تکوین و تعالی هویت مشترک (انسانی، اسلامی، ایرانی) متربیان، همراه با توجه به وجوه اختصاصی هویت فردی و غیرمشترک[در تعیین مصادیق موارد «غیرمشترک» هویت فردی در پانویس شماره ۱ همین صفحه آمده است: «بومی و محلی/قومی، دینی/مذهبی و فرهنگی/خانوادگی»] (به خصوص هویت جنسیتی) ایشان به صورتی یکچارچه در راستای شکل‌گیری جامعه صالح و اعتلای مداوم آن بر اساس نظام معیار اسلامی که از طریق کسب شایستگی‌های لازم (پایه و ویژه) صورت می گیرد» (TFT, 2011, P. 266).

چنانکه ملاحظه شد، در چند پاراگراف بالاتر به صراحت از مبانی نظری تحول نقل شد که «وجه جمعی هویت ناظر به وجوه مشترک شخصیت فرد با دیگران است که شامل لایه‌های متعددی (نظیر هویت انسانی، هویت دینی/مذهبی، ملی، قومی، جنسیتی، حرفه‌ای و خانوادگی) می‌شود.» (TFT, 2011, P. 133) . پس چگونه است که هویت‌های دینی/ مذهبی، قومی، جنسیتی و خانوادگی یکجا مشترک در نظر گرفته شده است و در جای دیگر غیرمشترک؟! حتی اگر در این بخش فرض کنیم که شماره پانویس به اشتباه در بالای هویت غیرمشترک آمده است و مراد همان هویت مشترک بوده است باز هم تناقض پابرجاست. چنان‌که ملاحظه می‌شود در متن مبانی نظری تحول، یکجا «هویت جنسیتی»، هویت مشترک (TFT, 2011, P. 133) و در جای دیگری از همان منبع، هویت غیرمشترک، درنظر گرفته شده است (TFT, 2011, P. 266). در نهایت به نظر می‌رسد که این به هم‌آمیختگی ناشی از همان عدم درک صحیح مرزهای معنایی مفاهیمی چون هویت و شخصیت است که در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

۲. درهم‌آمیختگی مفاهیم هویت و شخصیت: در ادبیات علمی موجود، میان دو مفهوم هویت و شخصیت تفاوت‌های ظریفی وجود دارد که در اسناد تحول بدان توجه نشده است. برای نمونه، وودورد[۱] برای مرزبندی دقیق میان هویت و شخصیت چند ویژگی برای مفهوم هویت قایل می‌شود که الزاما در مفهوم شخصیت موجود نیست. نخست اینکه، در هویت، یک نوع آگاهی[۲] وجود دارد که در شخصیت به ضرورت این‌گونه نیست. به طورنمونه، شخصیت فرد ممکن است واجد ویژگی درون‌گرایی یا کمرویی باشد اما ضروری نیست که او بدان‌ها آگاه باشد در حالی که در هویت، وجود عنصر آگاهی ضروری است(Woodward, 2008, PP. 6-7). نمی‌توان گفت فردی، خود را برخوردار از هویت مثلاً دینی می‌داند، اما خود از آن بی‌اطلاع است. نظر به اینکه دست‌کم یک سویه از سویه‌های هویت‌یابی، تعریف خود یا به

1. Kath Woodward
2. Awareness

تعبیر رجایی، برخورداری از «تصویری از خویشتن خویش» است (Rajaee, 2017, P. 15)، بنابراین هویت نمی‌تواند فارغ از آگاهی باشد و فرض هویت ناآگاهانه همانند فرض خیسیِ بدون تَری است که غیرممکن است؛ چراکه هویت داشتن یعنی آگاه بودن از کیستی خود. اما چنانچه بیان شد، شخصیت انسان می‌تواند واجد ابعاد ناشناخته‌ی بسیاری همچون، ابعاد زیستی و روانی باشد که، ممکن است، در تمام عمر بر فرد پوشیده باشد و این پوشیدگی از تاثیرگذاری آنها نخواهد کاست.

تفاوت دیگر اینکه در هویت یک نوع مشارکت یا التزام فعال[1] وجود دارد اما در شخصیت، الزاما اینگونه نیست (Woodward, 2008, PP. 6-7). در مثال بالا، فرد درون‌گرا، لزوما درگیر موضوع درون‌گرایی خویش نیست و مشارکت فعالی در این موضوع ندارد. او درون‌گراست و به اقتضای این خصیصه خود، عمل می‌کند. اما کسی که از هویت دینی برخوردار است فعالانه و آگاهانه در زمینه‌ای که دین نام دارد مشارکت کرده و نقش آفرینی می‌نماید. به تعبیر رجایی، تعریف خویشتن و آگاهی از کیستی خود، «قاعده روابط ما با دیگری» را پایه‌گذاری می‌کند (Rajaee, 2017, P. 15) و فرد نمی‌تواند نسبت بدان منفعل باشد. برای نمونه، زنی که برای خود هویت جنسیتی مردانه تعریف می‌کند، خواهد کوشید تا مناسبات خود را بر اساس این تلقی، تنظیم کند. بنابراین، اعمال، دست‌کم در ظاهر، نمی‌تواند بی‌تفاوت به هویت‌های تعریف شده ما باشد و این نکته‌ای است که به ضرورت در باب مفهوم شخصیت، صادق نیست.

سرانجام، هویت نوعی مرزبندی را در درون خود دارد (Woodward, 2008, PP. 6-7). کسانی که مانند ما هستند و کسانی که مانند ما نیستند. در همان مثال بالا، فرد درون‌گرا می‌تواند به سادگی با افراد برون‌گرا حشر و نشر داشته باشد و حتی تن به ازدواج با فردی برون‌گرا بدهد اما فردی که از هویت دینی خاصی برخوردار است نمی‌تواند به سادگی از مرزهای هویتی خویش خارج شود. البته بیان تفاوت اخیر، الزاما بدان معنا نیست که هویت امری ایستا و ساکن است. بسیاری از ابعاد و لایه‌های هویت می‌تواند تبدیل و تغییر یابد، چنانکه ممکن است کسی که خود را متصف به هویت الحادی می‌داند – با هر سه ویژگی یاد شده– ولی طی تغییر و تحول خاصی، به دین گرایش پیدا کند و هویت خویش را دینی توصیف کند؛ اما به هر روی، پس از تحول صورت گرفته، سه ویژگی آگاهی، التزام فعال و مرزبندی در بنِ آن هویت وجود خواهد داشت.

طرح این پرسش شاید ضروری باشد که چنانچه اسناد با برگزیدن مفهوم هویت، به جای مفاهیم دیگری مانند نفس به دنبال مفهومی بوده‌اند که واجد «پشتوانه‌ی تجربی و علمی» باشد، که «به سبب تناسب با ادبیات

---

1. Active Engagement

علمی در حوزه‌ی دانش تربیتی، تحقیق‌پذیری بیشتری نسبت به مفهوم نفس» داشته باشد، و همچنین «مسئله اصلی عموم جوامع معاصر در شرق و غرب» باشد (TFT, footnote 2, P.141) بر چه مبنایی به ادبیات علمی و فلسفی آن، توجه نکرده و این دو مفهوم را یکسره یکسان انگاشته‌اند؟ به نظر می‌رسد دست‌کم در مبانی نظری تحول، لازم بود اشاره هایی می شد و دلایل یکی انگاشتن این دو مفهوم مورد توجه قرار می گرفت.

در پایان این بخش می‌توان این پرسش را نیز مورد توجه قرار داد که در تعریف به دست داده شده از تربیت، مراد اسناد در واقع «هویت» است یا «شخصیت»؟ برای پاسخ به این پرسش می‌توان ترکیب معنایی را که در تعریف اسناد از تربیت مورد استفاده قرار گرفته است را مدنظر قرار داد. وقتی در اسناد «تعالی پیوسته هویت» متربیان در مرکز تعریف قرار گرفته است، مراد از آن چیست؟ آیا به واقع همه ابعاد هویت قابل رشد و تعالی هستند؟ برای نمونه آیا هویت زبانی هر فرد قابل تعالی‌یابی است؟ چگونه؟ اگر هویت را چنانچه در بیان دیدگاه تیلور اشاره شد، پاسخی به کیستی انسان بدانیم که موجب معناداری ابعاد مختلف وجودی او می‌شود و به تعبیر وودورد دارای سه ویژگی آگاهی، التزام فعال و مرزبندی است، می‌توان گفت، هویت نقش معنابخشی به زندگی انسان را برعهده دارد و نبود آن می‌تواند موجبات «بحران هویت» را فراهم آورد اما این نکته به این معنا نیست که همه ابعاد هویت امکان رشد و تعالی نیز دارند. برای نمونه، یک ایرانی که زبان مادری او فارسی است و به این زبان کاملا مسلط است، با سخن گفتن به این زبان احساس آرامش و معناداری می کند و هستی را از دریچه‌ی ساختارهای این زبان می‌بیند، و هویت زبانی خود را در این زبان می‌یابد که نبود شرایط لازم می‌تواند بحران‌هایی را برای او رقم بزند. اما این بدین‌معنا نیست که هویت زبانی او قابل تعالی است.[1] با توضیحات مختصری که آمد، به نظر می‌رسد مراد اسناد از «تعالی پیوسته هویت»، همان «تعالی پیوسته شخصیت» است و تعالی و تنزل در باب مولفه‌های شخصیتی قابل طرح است و نه مولفه‌های هویتی.

۳. درهم‌آمیختگی مفاهیم هویت و شاکله: علاوه بر کم‌توجهی به پیشینه فلسفی و علمی بحث در اسناد تحول، گاهی حتی در به کار بستن مفاهیم قرآنی نیز، توجه لازم صورت نگرفته است. به طور نمونه یکی از مفاهیم قرآنی که در اسناد، مکرر مورد استفاده قرار گرفته و چنانچه پیش‌تر اشاره شد، با مفهوم هویت یکسان

---

۱ . شاید بیان شود که مراد از تعالی هویت زبانی، رشد و توسعه توانایی بیانی یا زبانی هر فرد است. یعنی دانش و مهارت فرد در آن زبان خاص رشد یابد. ولی با توضیحات به دست داده شده این تلقی بی‌اساس است. چه بسیار اموری که فرد می‌تواند در آنها دانش و مهارت بسیار داشته باشد و در نوع خود در آنها سرآمد باشد ولی اساسا آنها را در هویت خویش بلااثر بیابد. شاید هم این نکته بیان شود که هویت، چنانچه در اسناد هم به درستی اشاره شده است، »پویا« است و امکان تغییر و تبدل را دارد ولی بی‌نیاز از توضیح است که پویایی برابر با تعالی نیست. فرد ممکن است هویت زبانی دیگری بیابد ولی با چه سنجه‌ای می‌توان این هویت تازه را متعالی دانست؟

انگاشته شده است، مفهوم شاکله است؛ اما آیا شاکله همان هویت است؟ یعنی همان‌گونه که در ادبیات علمی و فلسفی، ترکیب‌های مفهومی چون هویت جمعی، هویت ملی، هویت حرفه‌ای، هویت سازمانی، به کار می‌بریم، می‌توانیم بدون هرگونه تکلف و بدون هر گونه خلل معنایی، ترکیب‌های شاکله جمعی، شاکله ملی، شاکله حرفه‌ای و شاکله سازمانی قرار دهیم؟ آیا قرآن چنین تفسیری را برمی‌تابد؟ به نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش نیز منفی است.

برای اشاره به تفاوت معنایی هویت و مفهوم قرآنی شاکله می‌توان موارد زیر را مورد اشاره قرار داد. نخست اینکه، در آیه مورد اشاره، سور کلی «کُلٌّ» آمده است، بدین معنا که همه افراد لزوما بر اساس شاکله خویش عمل خواهند کرد و امکان تخلف از آن وجود ندارد. چنانچه فردی شجاع باشد، در اختیار او نیست که دیگر انتخاب کند که شجاع باشد یا نباشد و در سوی دیگر، اگر کسی بزدل باشد، همه رفتارها و سکنات او بزدلانه خواهد بود. در نمونه‌ای دیگر، به تعبیر قرآن یک انسان مذبذب، بین کفر و ایمان در نوسان است و تا زمانی که بر این حالت است راهی به رهایی ندارد. در واقع، خداوند بر مبنای همین شاکله‌ی فرد که محصول برهم‌کنش همه ویژگی‌های زیستی و روانی او با انتخاب‌ها و اعمال آن فرد است، او را مواخذه خواهد کرد. یعنی انسان، چه بخواهد و چه نخواهد بر اساس شاکله خویش عمل خواهد کرد.

اما این نکته در باب مفهوم هویت متفاوت است. در همان نمونه فرد بزدل، تصور کنید او به دلیل به رسمیت شناختن نادرست «افراد مهم» دچار این توهم شود که بسیار شجاع است. در حالی که او در واقع اینگونه نیست. در تاریخ کم نبوده‌اند که جلادان و سنگدلانی که در واقع خود را دلسوز و مهربان به مردم می‌انگاشتند؛ و این «انگاشتن» محوریت اساسی را در هویت‌یابی فرد دارد. در حالی که در شاکله یا شخصیت، فرد چه آگاه باشد و چه نباشد به مقتضای شاکله خویش عمل خواهد کرد. در نمونه‌های دیگری ما سراغ داریم که زنان به دلیل بازخوردهای منفی و غلط اجتماع، تا قرن‌ها در بسیاری از جوامع، خود را فروتر از مردان می‌پنداشتند، در حالی که به واقع اینگونه نبوده است. در واقع این زنان به لحاظ شخصیتی دچار کاستی نبودند، بلکه روندهای اجتماعی، اجازه به رسمیت شناخته شدن قابلیت‌های واقعی آنان را نمی‌داد و خودفهمی، خودپنداره یا خودتعریفی، آنان را در سطوح نازل قرار می‌داد.

مروری بر دیدگاه علامه طباطبایی، در تفسیر المیزان، ذیل آیه ۸۴ سوره مبارکه اسری، شاید به روشن‌تر شدن بحث یاری رساند. علامه، در تفسیر نسبتاً مفصلی که از این آیه داشته‌اند نکاتی را طرح کرده‌اند، که حاکی از همین نکته است که در شاکله‌مندی انسان دست‌کم، عنصر آگاهی، الزاماً وجود ندارد. علامه بیان کرده است که «آدمی به هر شاکله‌ای که باشد و هر صفت روحی که داشته باشد اعمالش بر طبق

همان شاکله و موافق با فعلیات داخل روحش از او سر می‌زند» (Tabatabaee, 2006, P. 265). در بیان علامه به تصریح بیان شده است که، فرد متکبر چه بداند و چه نداند، متکبرانه عمل خواهد کرد. در واقع شاکله انسان، در شکل‌گیری رفتار خاصی در او، به اقتضا و نه علت تامه، قطعاً دخیل خواهد بود. به نظر می‌رسد، اگر هم بنا باشد معادلی برای مفهوم شاکله به دست داده شود، چنانچه پیش‌تر برخی متفکران، اشاره کرده‌اند، آن مفهوم، شخصیت است و نه هویت (Bagheri, 2009, P. 123; Ahmadi, 1995).

۳. عدم توجه کافی به پیشینه موضوع هویت: به نظر می‌رسد در بررسی مباحث مربوط به مفهوم هویت، به پیشینه موضوع نیز، توجه کافی نشده است و این غفلت می‌تواند یک عامل خلط برخی مفاهیم با یکدیگر باشد که بدان اشاره شد. شاهدی بر عدم توجه به پیشینه بحث، می‌تواند امتیازاتی باشد که در سند برای تعریف به دست داده شده از تربیت، نسبت به دیگر تعاریف هویت، درنظر گرفته شده است. در نقل قول مستقیمی که پیش‌تر از مبانی نظری تحول اشاره شد، برخی عناصر مانند «سیالیت» و «یکپارچه» دیدن هویت از جمله تمایزات تعریف به دست داده شده در سند نسبت به «تعاریف رایج آن در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی» در نظر گرفته شده است. اما واقع آن است که موارد اشاره شده نه تنها از امتیازات آن تعریف نیست بلکه ادبیات گسترده‌ای در باب هر یک از این امتیازات وجود دارد (TFT, 2011, P. 142).

برای اصالت داشتن یا نداشتن آنچه به عنوان ویژگی‌های مندرج در تعریف سند از هویت به دست داده شده است می‌توان پرسید آیا در پیشینه علمی مربوط به موضوع هویت، کسی قائل به «سیالیت» و «تحول پیوسته» آن نیست؟ بسیاری از پژوهشگران به این امر قایل هستند.[۱] آیا یکپارچه دیدن هویت، از ابداعات سند است؟ پاسخ منفی است؛ زیرا بسیاری از متفکران پیش‌تر، هویت را امری یکپارچه دیده و نقدهای سختی به دیدگاه‌های پست مدرن در این خصوص وارد کرده‌اند. آنان با تمایز نهادن میان وجه[۲] و نقش[۳] با هویت، جلوه‌های مختلف هویتی انسان در موقعیت‌های مختلف را توجیه کرده‌اند.[۴] آیا بحث‌های فلسفی یا «وجودشناختی» در باب هویت صورت نگرفته است؟ صورت گرفته است. عموم بحث‌های فلسفی، از جمله موارد اشاره شده در این نوشتار از تیلور، وجودشناختی هستند. در نهایت، آیا تاکنون کسی بر «تاثیرپذیری نسبی روند تحول هویت از شرایط اجتماعی، در عین تاکید بر حضور فعال انسان در موقعیت و نقش اساسی

---

۱. برای نمونه بنگرید به (Jenkins, 2008, PP. 17-18) و (Bagheri & Khosravi, 2010).

2. Aspect
3. Role

۴. برای نمونه بنگرید به (Boyd, 2001, PP. 25-27) و (Guignon, 2004, PP. 61-64).

خود فرد» وقوف نیافته است که نویسندگان سند بر تمایز تعریف خویش نسبت به دیدگاه‌های آنان تاکید کرده‌اند؟ بسیاری بر این نکته پای فشرده‌اند. در بخش چیستی هویت، به مواردی در این‌باره اشاره شد.

در واقع می‌توان گفت امتیاز تعریف ارایه شده در اسناد، گنجاندن مفهوم قرآنی «فطرت» در هویت-یابی است و برخلاف تصریح مورد اشاره در مبانی نظری تحول، باقی موارد دارای پیشینه می‌باشند. این نقطه مثبت و قابل توجهی در اسناد تحول است که هویت فردی افراد یکسره مستحیل در اجتماع دانسته نشده و سرمایه‌ای به ودیعت نهاده شده در جان انسان‌ها با عنوان فطرت به رسمیت شناخته شود.

عدم توجه کافی به تکثر فرهنگی ایرانیان

تکثر موجود میان ایرانیان، یک پدیده پذیرفته شده جامعه‌شناختی است و تعریف هویت مشترک ایرانیان به مساله‌ای بغرنج تبدیل شده و یکی از چالش‌های جدی متفکران ایرانی در طی سده‌های اخیر بوده است (Ferasatkhah, 2018). به ویژه پس از مواجهه ایرانیان با غرب همواره این پرسش مطرح شده است که به راستی «ما ایرانیان کیستیم؟» و چه نقشی را در تحولات تاریخی برای خود قایل هستیم؟ در این خصوص متفکران زیادی دست به قلم برده‌اند و در مسیر کشف عناصر اساسی هویت ایرانی، همّت گمارده‌اند؛ و از آن رو که ایران یک کشور بسیار خاص بوده و هست، تشتت بسیاری زیادی در برخورد با این پرسش، یعنی کیستی انسان ایرانی، وجود داشته و دارد. نام‌گذاری ایران با عناوینی چون «قبله عالم»، یا «چهارراه حوادث» از سوی برخی متفکران غربی (Ferasatkhah, 2016, PP. 227-228)، می‌تواند روایتی از این خاص بودن ایران باشد. به طورنمونه کاتوزیان، یکی از نتایج «اثرچهارراه» را تکثر زبانی می‌داند که کماکان در ایران وجود دارد: «اکنون در ایران، جوامع قومی و زبانی گوناگونی زندگی می‌کنند که زبان مادری برخی از آنان فارسی و زبان دیگران کردی، ترکی، عربی، بلوچی یا زبانی دیگر است» (Katouzian, 2015, P. 16).

در کشوری مانند ایران با چنین تکثری که هیچ یک از لایه‌های آن قابل فروکاهش به دیگری نیست، به نظر می‌رسد شیوه به کار رفته در اسناد در تعریف تربیت، قدری ساده‌انگارانه به نظر برسد. صرف تقسیم هویت به دو شکل «جمعی» و «فردی» و یا «مشترک» و «غیرمشترک» و سعی در مبتنی کردن تعلیم و تربیت بر این وجوه، از پیچیدگی و غموض این مسایل نخواهد کاست. کشور ما در سده اخیر شاهد تعارض ها و گاهی منازع هایی در حوزه اختلافات مذهبی و قومی بوده است که اسناد تحول، تماما چشم بر آنها بسته‌اند، و صورت مسئله را اساسا جدی نگرفته‌اند. صرف تکرار عبارات «رعایت وحدت و تفاهم ملی» (DFT, 2011, P. 17)، یا به دست دادن راه‌کارهایی مانند «راهکار ۵-۵» (DFT, 2011, P. 21)، منجر به رفع و حل

این اختلافات نخواهد شد و لازم است زیربنای فکری و شناختی آنان طرح و مورد توجه قرار گیرد.[۱] بی‌نیاز از تصریح است که مراد از طرح این نکته، به رسمیت شناختن برخی دیدگاه‌های افراطی و تجزیه‌طلبانه در ایران نیست، بلکه مراد آن است که لازم است در اسناد تحول، دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی در ایران مورد توجه قرار گیرد و زمینه شمول حداکثری همه‌ی ایرانیان اعم از ترک و کرد و عرب و فارس را به یک میزان مهیا سازد.

در زمانه‌ای که راه‌کارهای تجربه شده‌ای همچون جذب و انحلال[۲] خرده فرهنگ‌ها در فرهنگ بزرگ یک جامعه شکست خورده است (Ali, 2011)، چندفرهنگ‌گرایی[۳] نتوانسته است موجبات ارتقای فرهنگ‌ها را فراهم آورد (Cantle, 2014)، جهان‌وطنی[۴] با اقبال مواجه نشده است (Fukuyama, 2018, PP. 100-102) و هر یک به نوعی در آزمون تعاملات فرهنگی و هویتی با شکست مواجه شده‌اند، لازم است تا اندازه‌ای عظمت و پیچیدگی مساله به درستی طرح شود. بسط این نکته از حوصله این نوشتار خارج است اما به هر روی، می‌توان به اجمال گفت که توجه به ادبیات بسیار گسترده جاری در این حوزه برای به دست دان یک پاسخ مناسب به این تکثر ضروری است.در خاتمه این بخش، شاید اشاره به این بصیرت فرهنگ رجایی در بیان «مهمترین وجه تمایز میان جوامع پویا و زنده» از جوامع غیرپویا که عبارت است از ارایه «پاسخ پیچیده برای پرسش های ساده در مقابل پاسخ ساده به پرسش های پیچیده» (Rajaee, 2016, PP. 52-53)، خالی از فایده نباشد.

نتیجه

پس از شرح به‌کارگیری مفهوم هویت در اسناد تحول و نیز تحلیل و نقد آن ممکن است، این تصور ایجاد شود که بحث و نقد صورت گرفته صرفا یک بحث لفظی است و حداکثر انتقادی که به اسناد تحول، وارد است این است که نبایستی از واژه هویت استفاده می‌شد و کافی است به جای واژه هویت در این اسناد، شخصیت گذاشته شود و بحث خاتمه خواهد یافت. چنانچه برای نمونه، تعریف ارایه شده از شاکله یا همان شخصیت در برخی آثار از جمله، کتاب «روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلام»، تقریبا، مشابه تعریفی است که در اسناد برای هویت به دست داده شده است (Ahmadi, 1995, P. 21). اما واقع آن است که در اسناد تحول، استنتاج هایی شده است که راه را بر پذیرش چنین پیشنهادی بسته است.

---

۱. برای نمونه به این اثر بنگرید، (Ahmadi, 2005)، که مساله را با نظر به پیچیدگی‌های آن مورد توجه قرار داده است.

2. Assimilation
3. Multiculturalism
4. Cosmopolitanism

در اسناد، مفاهیم شخصیت یا شاکله با مفهوم هویت یکی دانسته شده است و همین درهم‌آمیزی مرزهای مفاهیم، خلط‌های مفهومی و مصداقی بسیاری را موجب شده است. بدین‌معنا که ما در تعریف هویت با پوسته‌ای به نام هویت مواجه هستیم و مغز تعریف همان تعریف شخصیت است؛ این در حالی است که، استنتاجات و اشارات اسناد به مصادیق واقعی موضوع، دقیقا مربوط به موضوع هویت است. اسناد آنجا که به «هویت فردی و جمعی»، «هویت ملی»، «هویت دینی»، «هویت قومی»، «هویت جنسیتی» و «هویت حرفه‌ای» اشاره کرده‌اند، دقیقا به مصادیقی از بحث‌های مربوط به مفهوم هویت اشاره کرده‌اند اما آیا مبتنی بر نتایج به دست داده شده در این اسناد، می‌توان به سادگی عناوین «شخصیت فردی و جمعی»، «شخصیت ملی»، «شخصیت دینی»، «شخصیت قومی»، «شخصیت جنسیتی» و «شخصیت حرفه‌ای» را جایگزین کرد؟ بدیهی است که چنین امکانی وجود ندارد.

چنانکه اشاره شد، از آنجا که تعریف تربیت، نقطه کانونی هر نظرورزی و عملکردی در باب تربیت است، لازم است مباحث مربوط به این مفهوم مطابق با بند ۳-۷ سند تحول (DFT, 2011, P. 33) مورد بررسی و بازنگری متولیان امر قرار گرفته و چنانچه نقدهای طرح شده در این پژوهش را واجد وجهی از اتقان دانستند، نسبت به تنقیح و تدقیق مفاهیم مورد اشاره همت گمارند. این اقدام در کنار برخی ابعاد مثبت اسناد، از جمله عطف توجه به مفهوم «فطرت» و تحلیل‌های غنی آن از مفاهیم مرتبط که در پژوهش‌های مطرح در باب هویت، بی‌سابقه به نظر می‌رسد، می‌تواند زمینه‌ی بهبود و اتقان بیشتر مفهوم و معنای هویت گشته و زمینه را برای فهم بهتر دست‌اندرکاران حوزه تعلیم و تربیت مهیا ساخته و بنابراین شرایط لازم برای کاربرد دلالت-های آن در حوزه‌های مرتبط را بیش از پیش مهیا سازد.

References

Abbey, R. (2000). *Charles Taylor*. Princeton: Princeton University Press.

Ahmadi, H. (2005). *Ethnicity and ethnocentrism in Iran: legend and reality*. Tehran: Ney Press. (In Persian).

Ahmadi, H. (2011). *The foundation of Iranian national identity, theoretical framework of citizen-centric national identity*. Tehran: Institute of cultural and social studies Press. (In Persian).

Ahmadi, A. (1995). *Personality psychology from Islamic perspective*. Tehran: Amir Kabir Press. (In Persian).

Ali, S. (2011). The politics of Islamic identities. In A. Elliott (Ed.), *Routledge Handbook of Identity Studies* (pp. 325-346). USA and Canada: Routledge.

Alimoradi, N. & Mahmoudnejad, D. (2018). Investigating the concept of identity in the document of foundational transformation of education. *The first national conference of the children identity of Islamic Iran in preschool course*: Yazd. Retrieved from: https://www.sid.ir/Fa/Seminar/ViewPaper.aspx?ID=94508 (In Persian).

Bagheri, K. (2009). *A second look at Islamic education*. Tehran: School Press. (In Persian).
Bagheri, K. (2008). *An introduction to philosophy of education of Islamic Republic of Iran*: Vol. 1. Tehran: Scientific and Cultural Press. (In Persian).
Bagheri Noaparast, K, & Khosravi, Z. (2010). A dynamic conception of humanity intercultural relation and cooperative learning. *Intercultural Education*, 21, 281-290.
Boyd, D. (2002). *Faceted Id/entity: Managing representation in a digital world*: (Unpublished M.A. thesis), Massachusetts Institute of Technology, U.S.
Brekhus, W. H. (2008). Trends in the Qualitative Study of Social Identity. *Journal of Sociology Compass*, 2, 1059-1078.
Cantle, T. (2014). National identity, Plurality and interculturalism. *The Political Quarterly*, 85(3), 312–319.
Coombs, J. R. & Le Roi, B. D. (2013). Philosophical inquiry: conceptual analysis, (K. Bagheri, Trans.). In E. C. Short (Ed.), *forms of curriculum inquiry* (pp. 43-65). Tehran: Samt Press. (In Persian).
Doran, B. & Mohseni, M. (2007). Identity, approaches and theories. In A. A. Alikhani (Ed.), *the theoretical foundation of identity and identity crisis* (pp. 81-143). Tehran: Iranian Student Book Agency Press. (In Persian).
Erikson, E., H. (1968). *Identity, youth and crisis*. New York: W. W. Norton.
Ferasatkhah, M. (2016). *We Iranian, a historical and social contextualizing of Iranian ethos*. Tehran: Ney Press. (In Persian).
Ferasatkhah, M. (2018). Iranian national thought rainbow (national feeling and ideological representation in national identity). *Pooye*: Iranian Studies Quarterly, 3 & 4, 62–74. (In Persian).
Fukuyama, F. (2018). Iden*tity, The demand for dignity and the politics of resentment*. New York: Farrar, Straus and Giroux.
Gee, P. J. (2000). Identity as an analytic lens for research in education. *Review of research in Education*, 25, 99-125.
Guignon, C. (2004). *On being authentic*. London and New York: Routledge.
Jenkins, R. (2008). *Social identity*. London and New York: Routledge.
Katouzian, H. (2015). The Persians, ancient, mediaeval, and modern Iran (H. Shahidi, Trans.). Tehran: Markaz Press. (In Persian).
Marzoghi, R., Aghili, R. & Mehrvarz, M. (2017). A methodological and theoretical analysis and critique of the educational fundamental transformative documents of Islamic Republic of Iran. *Journal of Foundations of Education*, 6(2), 21-40. (In Persian).
Malekian, M. (2010). *Philosophical analysis*. Retrieved from: http://bidgoli1371.blogfa.com/category/18/درسگفتارهای-متنی (In Persian).
Nazari, M. (2018). The Identity and culture of Islamic Iran's children in preschool course. *The first national Conference of the children identity of Islamic Iran in preschool course*, Yazd. Retrieved from https://www.sid.ir/Fa/Seminar/ViewPaper.aspx?ID=94473 (In Persian).
Rahbari, M., Balbasi, M. & Ghorbi, S. (2015). National identity in the document of foundational transformation of education. *National Identity Quarterly*, 16(1), 45-66. (In Persian).
Rajaee, F. (2017). *Being a player in the garden of Iranian identity; Hafez as a paradigm*. Tehran: Ney Press. (In Persian).

Rajaee, F. (2016). Problem Statement; Today's Important challenge. In *a life of virtue in the age of secularity* (pp. 19-67). Tehran: Agah Press. (In Persian).

Rajaee, F. (2007). *The problematique of contemporary Iranian identity: participation in the world of one civilization and Many Cultures*. Tehran: Ney Press. (In Persian).

Sajadieh, N. (2014). Comparative analysis of official written documents in philosophy of education of Islamic Republic of Iran. *Journal of Foundation of Education*, 4(1), 29-48. (In Persian).

Sobhaninejad, M., Najafi, H. & Nourabadi, S. (2017). The concept of Transcendence and criticizing its present situation in the document of foundational transformation of education. *National Identity Quarterly*, 18(2), 25-44. (In Persian).

Splitter, L. (2010). Identity, citizenship and moral education. *Educational Philosophy and Theory*, 43(5), 484–505.

Splitter, L. (2007). 'Do the groups to which I belong make me, me?. *Journal of Theory and Research in Education*, 5, 261–280.

Tabatabaee, M. H. (2006). *Tafsir Al-Mizan* (S. M. B. Mousavi, Trans.). Qom: Islamic Office Press. (In Persian).

Taylor, C. (2016). The politics of recognition (F. Rajaee, Trans.). In *a life of virtue in the age of secularity* (pp. 149-208). Tehran: Agah Press. (In Persian).

Taylor, C. (2003). *The ethics of authenticity*. Cambridge: Harvard University Press.

Taylor, C. (1989). *Sources of the self: The making of the modern identity*. Cambridge: Harvard University Press.

Taylor, C. (1985). *Human agency and language: Philosophical papers 1*. Cambridge: Cambridge University Press.

The document of foundational transformation of education (2011). Supreme Council of Cultural Revolution. (In Persian).

Theoretical foundations of transformation in the system of formal and public education of Islamic Republic of Iran (2011). Supreme Council of Cultural Revolution. (In Persian).

Thompson, J. (2016). *The Difference between Internal & External Critiques*. Retrieved from: https://freethinkingministries.com/the-difference-between-internal-external-critiques.

Woodward, K. (2008). Questions of identity. In Kath Woodward (Ed.), Questioning identity: gender, class, ethnicity (pp 5- 42). Britain, London: Routledge.